

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان
اول فبرور ۲۰۰۹

کهنه پیخ

هر طرف می نگریم **فتنه و شر** می بینم
شکوه هائی ز **قضا** و ، ز **قدر** می بینم
بخن صبر ، دریده ز همه ، تادامن
خرمن حوصله را ، زیر و زبر می بینم
دل ، داغی و سخن ، یاغی و گفتن ، طاغی
سینه صد پاره و ، خون گشته جگر می بینم
شده چون **مرچ و نمک دین و سیاست ، گد و ود**
مگس و دوغ ، **نه شیر و نه شکر** می بینم
کرگس و زاغ و زغن ، بودندنه و باشه و بوم
وارث منبر احساس بشر می بینم
زین بلایا ، که وطندار و وطن ، گشت نصیب
همه از جور و جفای **دو عمر** می بینم
یکی **ملا و ، دگر طالبه** ، یعنی که (**چلی**)
هر دو را کاتب و **مامور سقر** می بینم
یکی **باریش گره خورده و لنگی ی دراز**
دگری **چادر شر** ، **بسته به سر** می بینم
یکی یک چشمه و چرکین و پر از پشم و ، دگر

نیش و دندان و زبانش ، چو فتر می بینم
یکی با تیغِ دودم ، در پی قتل است و قتال
تشنه بر خونِ دلِ اهلِ نظر می بینم
دگری با سخن و ، نیشِ زبانش ، به همه
زخمِ ناسور زده ، زنگِ خطر می بینم
یکی با وحشت و با دهشت و با قهر و غضب
کهنه پیخی که ، ز دورانِ حجر می بینم
دگری در پی تکفیر ، حقیقت گویان
مهرِ فرسوده ای تحقیر ، به بر می بینم
ریشِ ملای عمر بسته به دم ، چه کسی
که به (تی، وی) (جهان، شور و شرر می بینم
جُهلا جلوه گری کرده به رولِ علما
راهِ حق مانده ، روانِ راهِ دگر می بینم
همه چون ماش ، شده گولۀ تزویر و ریا
هر طرف ، لوله و لویان ، پیِ زر می بینم
کهنه فکرانِ نظرتنگِ عزازیل صفت
با گپِ حق ، ضدِ حق ، بسته کمر می بینم
همه جادوگر و ، شهرت طلب و ، بی سر و پا
سری هر گردنه دزدانِ اشر می بینم
شاید از نوکِره و ، چاکرۀ گلبدین
سخنِ گرز و ، نگاهی چو سپر می بینم
یا که از طالبه و ، طالبِ ملای عمر
وارثِ کج دهنی ها و ، تشر می بینم
یادم آمد ز نو آباد و سرای غزنی
دهمزننگ و به پلِ سرخ ، چکر می بینم
گشت توهین ، به شعر و به مقامِ شعرا
سنگِ تحقیر ، به فرهنگ و هنر می بینم
عجبا ! تُف به زمین کردن و پس لیسیدن
در خورِ مردمِ خم کرده کمر میبینم

زنده ها را بسی کوبیده اذیت کردن
پشت هر مرده بسی تیغ و تبر می بینم
حضرت (رازق فانی) ، که مقیم ملکوت
سینه ام را به دفاعش ، چو سپر می بینم
« نعمتا » خامه تدبیر تو نازم که چنین
خرق احجاب ، ز هر ماده و نر می بینم